

# آنچه ماندنی است «ایران» است

فرناز قلعه دار

دبیر گروه حوادث

وقتی گفتند از «ایران» بنویس ناخودآگاه خاطرات تلخ و شیرین ۲۰ سال گذشته مقابل چشمانم جان گرفت. نوشتن از ایران هم سخت است و هم لذت بخش. وقتی سالهای زیادی از زندگی و عمر و جوانی خود را در این مجموعه و در کنار کسانی گذرانده‌ام که گاه حتی بیشتر از خانواده‌ام در طول روز با آنها وقت گذراندم و کار کردم ناحق نیست اگر بگویم «ایران» خانه دوم من شده است.

از اولین روزهای حضورم در روزنامه ایران که خبرنگاری کم تجربه و خام بودم تا امروز که افتخار دبیری یکی از گروه‌های پرمخاطب روزنامه را دارم تحریریه همواره برایم کلاس درس بوده و از اساتید برجسته روزنامه نگاری آموخته‌ام و می‌آموزم و از اینکه شاگرد روزنامه نگاران برجسته‌ای همچون استاد محمد بلوری بوده‌ام به خود می‌بالم.

روزنامه ایران از ۳۰ سال گذشته که قدم به عرصه مطبوعات گذاشت تا امروز که تولد سی و یکمین سال انتشار خود را جشن می‌گیرد سال‌های پرفراز و نشیبی را پشت سر گذاشته است. گاهی در اوج بوده و گاه بسته به شرایط سیاسی و اقتصادی کشور و البته حضور برخی مدیران نه چندان حرفه‌ای در

عرصه مطبوعات روزهای سخت و ناخوشایندی را تجربه کرد. شعار روزنامه ایران همواره مردمی بودن است و با جمله معروف «به میان شما آمدیم» نیز کارش را آغاز کرد و منصفانه بگویم بهترین تربیون برای رساندن صدای مردم به گوش مسئولان شد اما در برهه‌هایی این نقش کم رنگ و حتی زمان‌هایی کاملاً برعکس و به تربیونی برای دولت‌ها تبدیل شد. مخاطبان روزنامه که بی‌تردید بهترین و باهوش‌ترین هیأت منصفه در جامعه هستند همزمان با این تغییرها کم‌کم از روزنامه فاصله گرفتند. البته این دلسردی فقط مختص مخاطبان روزنامه نبود و در دوره‌هایی به وضوح می‌شد دلسردی و بی‌انگیزگی را در میان اعضای خانواده «ایران» هم مشاهده کرد چرا که دیگر مدیران این مؤسسه حتی

▼  
**همواره اعتقاد داشته‌ام روزنامه ایران و کارکنانش نمونه کوچکی از کشور ایران و مردمش هستند. ایرانی کوچکی در دل کشوری بزرگ با افرادی از قومیت‌های مختلف، اخلاق و آداب و رسوم مختلف، مدیریت‌های درست و غلط و آزمون و خطاهای پرتکرار که البته تاوانش را بیشتر مردم - نیروهای روزنامه - پس دادند**

صدای نیازهای نیروهای خود را نیز نمی‌شنیدند و مجموعه این عوامل روزنامه را به روزهای سرد و سختی کشانده بود. هر چند که این دوران چندان پایدار نماند و با تغییر دولت‌ها و مدیران و تغییر نگرش‌ها، روزنامه کم‌کم شاهد تحولات مثبتی شد و بار دیگر سعی کرد با شعار همیشگی خود که مردمی بودن و پایداری به اصل صداقت است به میان مردم بیاید و البته همین تغییرات مثبت انگیزه و جان دوباره‌ای نیز به نیروهایش داد و نوید بخش روزهای بهتر شد.

همواره اعتقاد داشته‌ام روزنامه ایران و کارکنانش نمونه کوچکی از کشور ایران و مردمش هستند. ایرانی کوچکی در دل کشوری بزرگ با افرادی از قومیت‌های مختلف، اخلاق و آداب و رسوم مختلف، مدیریت‌های درست و غلط و آزمون و خطاهای پرتکرار که البته تاوانش را بیشتر مردم - نیروهای روزنامه - پس دادند. برخی همواره مطیع این تصمیمات بوده‌اند و برخی دیگر به نشانه اعتراض قد علم کردند که البته در برخی موارد تاوان سنگینی هم پرداختند.



بی‌تردید زندگی ۲۰ ساله در این مجموعه برای همه ما تجربیات زیادی به همراه داشته و برای من نیز دستاوردهای بسیاری به ارمغان آورد از بودن کنار آدم‌های متفاوت بسیار آموختم و سعی کردم برای اینکه انسان بهتری باشم از آن استفاده کنم. اما به واقع آنچه بیش از همه برایم مفید بود اینکه یاد گرفتم راه رسیدن به موفقیت، قبل از هر اصل دیگری صداقت است و تلاش و صبوری و این را روزنامه ایران در تمام این سالها به من آموخت.

در طول ۳۰ سال گذشته افراد زیادی به این روزنامه آمدند و چند صباحی ماندند و رفتند و من هم از این قاعده مستثنی نیستم اما بی‌تردید آنچه ماندنی است «ایران» است و افتخاراتش. به امید سربلندی و پیروزی ایران و ایرانی.

## لحظه‌های پر التهاب یک خبرنگار جنایی

مرضیه همایونی

روزنامه‌نگار

شعله‌ور پلاسکو بود، به دنبال مأمور بدون آنکه بدانم چه کمکی باید انجام دهم، به راه افتادم. خانم جوانی روی زمین نشسته بود و فریاد می‌زد که نامزدش داخل پلاسکو گرفتار شده و نیروهای امنیتی می‌خواستند او را از آنجا دور کنند و برای این کار به کمک‌شان رفتم. اما همین راهی بود برای اینکه در کنار ویرانه‌های آتشین پلاسکو جاگیر شوم و برای اینکه بتوانم عکاسی کاملی داشته باشم به بالای خودروی آتش‌نشانی بروم. ناخودآگاه افکارم پر می‌شد به کرونا، ویروسی که برای چند سالی زندگی‌ها را نابود کرد و درست هنوز چند ماه از اعلام شیوع کرونا در ایران نگذشته بود که شال و کلاه کردم و به بهشت زهرا رفتم تا گزارشی کامل از دفن افرادی بگیرم که قربانی کرونا بودند. سانحه سقوط هواپیما، قتل‌هایی که عاملان‌شان پس از آنکه جنایت انجام می‌دادند دست به خودکشی می‌زدند.

مرور ۹ سال خاطره کار در روزنامه ایران، از مثنوی هفتاد من هم پیشی می‌گیرد، آن هم در حوزه‌ای که از پرخواننده‌ترین صفحات روزنامه است. با گذشت سال‌ها هنوز بوی خاصی که از شعله‌های آتشی که پلاسکو را به ویرانه تبدیل کرد در ذهنم می‌پیچد. یادم می‌آید آن روز برای رسیدن به ساختمان در حال سوختن پلاسکو باید از دیوار امنیتی رد می‌شدم و در همین اثناء بود که شنیدم مأمور پلیسی فریاد می‌زند: یک نفر بیاید برای کمک. به یک خانم نیاز داریم. صدایی که کلید اصلی من برای رسیدن به ویرانه‌های

۸۴ بهمن‌ماه ۱۴۰۳

ایران